



صورت استنطاق با میرزا تقی پسر میرزا رضای کرمانی  
و

صورت سوال و جواب با عیال میرزا محمد رضا

نقل از صور اسرافیل

سال اول

شماره ۱۱

پنجشنبه ۱۲ رجب ۱۳۲۵

۸ فروردینماه سال ۱۲۷۷ یزدگردی پارسی

## ﴿ پسر میرزا محمد رضای کرمانی ﴾ از شماره ده

س - چند وقت است پدرت از اسلامبول برگشته است .

ج - والله میگفت پیش از عهد آمدم .

س - تو کی رفیق پیش پدرت .

ج - بعد از سیزده عهد .

س - بکی پیغام داد که بیا .

ج - شخصی آمده بود پشت در بجا آمدیم .  
گفت من بمیدانم کی بود .

س - تو یا که رفیق پیش او .

ج - با مادرم .

س - مادرت هم آنجا ماند .

ج - خیر آنروز تنها آمده بود شب آنجا نماند مرا  
آنجا گذشت خودش برگشت .

س - تو چند شب پیش پدرت ماندی .

ج - یک هفته ماندم .

س - در آن مدتی که تو آنجا بودی کی آنجا آمدورفت  
میکرد .

ج - دور اندر بود ندیدی پسر مردی که جاهل آن جوان

که با او بود ( نایب غلام حسین ) میگفتند او بیشتر میآمد .

س - چه صحبت داشتند .

ج - والله صحبت خیلی میکردند اما بعضی اوقات که  
میخواستند گفتگوئی بکنند من میگفتم بر خیز آب غلبانرا

بر برتر .

س - حرف سفر خودش را که بطرف اسلامبول  
رفته بود نمیزد .

ج - آنچه شنیدم این بود که میگفت اهل  
اسلامبول مثل مردم اینجا نیستند من آنجا که رسیدم

فالج شده بودم برای من طبیب آوردند معالجه شدم .

س - از سید جمال الدین و آنها صحبت میکرد .

ج - گاهی که صحبت او بمیان میامد من که عرض  
کردم میگفت بر خیز آب غلبانرا بر برتر .

س - پدر تو هم خانه نایب غلام حسین میرفت .

ج - یکروز نایب غلام حسین آمد گفت من  
میخواهم شما را تشریف بیاورید آنجا وقت ظهر من او

رفتم خانه نایب یکدوری شد پلو و یکدوری چلو باخوردن

فورمه سبزی و مخلطات دیگر حاضر کرده بود فاعصر آنجا بودیم  
یکقدری هم شیرینی پیش از نهار آوردند جای هم آوردند  
خوردیم آمدیم

س - در آنجا چه صحبت میکردند .

ج - همان صحبت فالج شدنش را میکرد و بعد از نهار  
من گفتم تو بر خیز برو در سخن برای خودت گردش کن

من هم آمدم بیرون قدری گردش کردم وقت جای باز آنجا  
رفتم یک شب هم از او پرسیدم رفیق اسلامبول آقا را دیدی

شب اول از من بدش آمد بعد اصرار کردم گفت بلی آقا را  
دیدم . پرسیدم چیزی هم بشناده . گفت بلی من خیلی

صحبت کرد

س - تو با کی مراجعت بشهر کردی .

ج - با والده ام .

س - والده ات آنجا بود .

ج - خیر آنجا نمانده بود یکروز پیش آمد عقب من  
شب آنجا ماند صبح با هم برگشتیم .

س - آنجا که بودی بشوگفت که من آمدم بشهر  
بخانه کی ماندم .

ج - خیر من حرفی نزد .

## ﴿ صورت سؤال و جواب باعصا میرزا محمد رضا ﴾

س - شما کی شنیدید که شوهرتان از اسلامبول  
آمده است .

ج - من آنروز که فرستاد ( تقی ) بیاید من او را به  
بینم فهمیده بودم . بعد من خودم تقی را بردم چون

آنروزها تنها بودم و مرا هم طلاق داده بود پس از رفتن  
خودش شب را ماندم برگشتم ولی وقتیکه رفتم تقی را بیاورم

رفتم شب را هم ماندم صبح آمدم بشهر و تقی را هم آوردم .  
س - در کجای حضرت عبدالعظیم ماندی .

ج - در همان بالاخانه یکطرف من و وطنها هم و مادرم  
خوابیدیم یکطرف هم بدر تقی خوابید

س - در این مدت که تو در حضرت عبدالعظیم ماندی  
بناو چه صحبت کرد .

ج - صحبتی که صحبت باشند بمیان نیامد همیشه در حرفی  
که با من زد میگفت در این مدت چه خوردید وجه کردید

از این قبیل صحبت ها بود مخصوصاً کار و اسرار خود را از ما  
پنهان میکرد مگر بعضی کلمات خود را چه قبل از

گرفتاری و چه بعد از گرفتاری و رفتن چون من کمی سواد دارم  
 از من پنهان میگرد . من ندانم شما در عقب چه هستید  
 هر چه باین مرد کرد ( سید ) کرد بدوستی او کرد من ندانم  
 این عاشق سید بود چه بود که از همان وقتیکه سید را بردند  
 شب و روز گریه میگرد و مثل دیوانه باشد بود . تحقیق کنید  
 به بنده نغیر از اینست یا صکر من پیش ازین اطلاع داشتم  
 باید سر مرا برید . ﴿ بقیه دارد ﴾

## ﴿ سال اول ﴾

( شماره ۱۳ )

( وَفِيحِ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ )

( صفحه ۱ )



صورت استنطاق با ملا حسین پسر میرزا  
 محمد علی متولی مقبره سرور السلطنه  
 و  
 صورت استنطاق با شیخ محمد در منزل

صور اسرافیل

شماره ۱۳

پنجشنبه ۳ شعبان ۱۳۲۵ هجری

برایش بنویسم که به صدارت بدهد نوشتم و يك عریضه هم  
پشاه نوشت و خرجی خواست که بعتبات برود بکروز هم  
در صحن یعنی همان روز تفرج من شمر ( سندی ) را که  
( دنیا بزرگ آنکه بر ایشان کنی دلی ) خواندم گفت تو غلط  
کردی که این شهر را خواندی هیچ مبدائی که من چه در دل  
و چه در ضمیر دارم خلاصه بدم من مراسمات میگرد که  
چرا تو با او راه میروی

بکروز هم کتاب ( روضة الصفا ) را میخواندم دید  
گفت باریک الله تاریخ هم میخوانی امشب کتابت را بیاور  
منزل با هم بخوانیم پدر من اذن نداد گفت کتابت را  
بشخص ناشناس مده . چون سابقاً که سپید جمال الدین  
را اخراج کردند این شخص در آن روز فادو فریاد  
میگرد و واحمداه ووا شر میشاء میگفت من دیدم از او  
برسیدم که شما همان شخص نیستید؟ گفت بلی . باشیخ  
هم جز در حرم ملاقات نکرد . و اگر کرده من ندیدم  
خودم هم پیش از يك مرتبه با او بگردش رفتم آن روز  
هم باتفاق سرکه شیره که برای کاهو آورده بودیم ظرفش  
نقی بود. و بعد از آن روز پیش بجه خدامها نشسته بود  
گفت ( ملا حسین ) بما يك کاهو بده که سرکه شیره اش  
نقی بود داد .

س - باغ طوطی که در جنب صحن حضرت است  
و تو سمت مغرب آبادی را نشان میدهی در صورتیکه تو  
اهل آنجا هستی .

ج - نمیدانم این باغ همین جا است که میگویند  
باغ طوطی است . به ( آقا مسلا حبيب ) که تهریف  
کردم که در نزدیک بل جنب مقبره مرحوم ( آقا سپید  
صادق ) يك نفر میرزا محمد رضا بر خورد با هم باین شکل  
و تفصیل صحبت کردند گفت این از رفقای سپید جمال  
است مثلاً باید این ( فضول العرفا ) باشد کلاه بر سر  
داشت بکروز هم گفت من نمک اهل حضرت عبدالعظیم  
را نمیشناسم ام مگر یکسب که خانه مشهدی غلامحسین برادر  
مشهدی ابوالقاسم با پسر سبزی پلو مهمان بودیم .  
✽ صورت استنطاق با شیخ محمد در منزل ✽  
✽ ناظم التوبله ✽

س - ایندفعه میرزا محمد رضا کی آمد بحضرت عبد  
العظیم عم و کی وارد شد .

✽ صورت استنطاق با ملا حسین پسر میرزا ✽

✽ محمد علی متولی مقبره سرور السلطنه از شماره ۱۱ ✽

س - اول که میرزا محمد رضا وارد شد کجا ساکن کرد .  
ج - در گوشواره بالا خانه سمت غربی صحن منزل کرد،  
و در این مدت یکدفعه من با او بگردش رفتم و دریغی که این  
نزدیکی است و مشهور به ( باغ طوطی ) است رفتم کاهو  
خوردیم و یکی دو مرتبه یکی از بھار مهم طهران نزد او  
آمده با هم جای خوردند من از مقبره مقابل آنها را دیدم  
ولی نزد آنها رفتم و بکروز همان بانی که با هم رفته بودیم  
و برمی گشتم در بین راه شخصی لباده پوشیده با او بر  
خورد بمن گفت تو برو من رفتم و او ایستاد به صحبت  
کردن چند ساعت با هم حرف زدند . روزیکه من بیلا  
خانه اش رفتم که عریضه بنویسم در اطافش قدری اسباب  
بود و دو جلد کتاب قطور . بمن گفت يك عریضه

ج - چه عرس کنیم مبادام دیده بود یا نشنیده بود  
من در بالا خانه صحنی که او منزل داشت هیچ وقت قدم  
نگذاشتم که این بالا خانه چه قسم است و با او خصوصیت  
نداشتم .

س - شما صریح میگوئید که در این دفعه با او  
مراوده نکردید .

ج - بلی هیچ مراوده نکردم و اظهار آشنائی  
هم نکردم . کلبتاً من کمتر بصحن مبادم مگر شهباسا  
که گاهی از دور او را ملاقات میکردم بواسطه اینکه متهم  
بود مبل بصحبت و خصوصیت او نمیکردم .

س - چند روز قبل ازین واقعه شیخ حسین گفت  
که او آمده .

ج - چه عرض کنم گویا پنج شش روز قبل .

س - با چه لباس او آمد سبب نحاشی شما چه بود .

ج - بواسطه مسئله سابق که او را بغزوبین به  
تقصیرات نا شایسته برده بودند نحاشی داشتم و ایندفعه با  
لباده و کلاه آمده بود بر خلاف سابق که موم بود .

س - شما که میگوئید بسابقه اعمال میرزا محمد رضا  
مسیوق بودم و ازو نحاشی نمودم و با او آشنائی ندادم  
مهذا او را با لباس تبدیل دیدید چرا بناظم التولبه نگفتید

ج - این گفتگو ها را مربوط بخودم نشمردم و  
گفتم همه او را می شناسند که چه کاره است و معروف  
است در اینصورت گفتم بمن چه ربطی دارد .

س - سابقاً که میرزا محمد رضا در حضرت عید  
الغظیم بود عبال و اطفالش هم بودند .

ج - خیر در شهر بودند و او معرفت دو سه  
شب میمانند و بر میبگشت .

س - میرزا محمد رضا آیا بشما عداوتی دارد .

ج - شاید داشته باشد بجهت اینکه هیچ قسم عالمی  
در میان نبود که دوستی یا دشمنی با من داشته باشد .

ج - بالله ایندفعه هیچ اطلاع از آمدن او ندارم .  
س - در سابق بر این چه نوع بود خصوصیت شما با او  
ج - چه وقت رامینر ما میدو الله بالله من خصوصیت  
با او ندارم .

س - شما اینقدر قسم نخورید و طلی را که شوال  
میشود بگوئید دروغ چه فایده دارد میخواهی از رقت و  
اندوهی که در وقت وداع با او داشتی نشانی بدهم که  
چطور گریه میکردی .

ج - از وقتیکه از پیش مختار خان آمد آنجا قدری  
اسباب داشت منزل ( شیخ حسین ) بر داشت و مسافرت  
نمود .

س - در وقت حرکت میرزا محمد رضا چه اشخاصی  
پیش او حاضر بودند .

ج - من و شیخ حسین حاضر بودیم .  
س - وقتیکه بنا شد سید جمال الدین را نفی بلد  
کنند چه اشخاصی پیش او مراوده میکردند .

ج - ( سید عبدالرحیم اخرجی ) با ( حاجی محمد  
حسن ) خصوصیت داشت و کلبتاً با سید جمال کسی جز میرزا  
محمد رضا رفیق و آویس نبود همیشه شهباوروزها با هم بودند  
و قبل از آنکه بنای اخراج او شد از ایران همه کس  
از اهالی حضرت عبدالعظیم و طهران مراوده میکردند .  
س - شما چه اوقات با او بودید .

ج - گاهی که حاجی محمد حسن کمیانی مبادم منزل  
سید در حضرت عبدالعظیم با هم بودیم

س - در ایندفعه که میرزا محمد رضا آمد شما  
چطور فهمیدید .

ج - مردم میگفتند فهمیدم .  
س - ورود میرزا محمد رضا را در اذان فریاد که  
نیزدند کی اول بشما گفت .

ج - ( شیخ حسین ) که پسره ایست و با من در  
امام زاده ( اندرمان ) بود آمد گفت .

س - چند روز قبل ازین سانح شیخ حسین ورود  
او را بشما گفت .

ج - دوسه روز قبل ازین حادثه شیخ آمد گفت  
این مرد که آمدم در ( اندرمان ) بودم

س - شیخ حسین خودش دیده بود یا نشنیده بود



### استنطاق پسر دانی شیخ محمد

صورت اسرافیل

شماره ۱۷

پنجشنبه ۱۴ شوال ۱۳۲۵

﴿ استنطاق شیخ حسین پسر دانی شیخ ﴾

﴿ محمد از شماره سیزده ﴾

س - چه نسبی با شیخ محمد داری ؟

ج - پسر عمه. شیخ محمد هشتم و منم در حضرت  
عبدالعظیم است روزها را درس میخوانم بعد میروم بانام  
زاده ( اندرمان ) که تولدش با پسر عمه است و از  
جانب ایشان من آنجا هستم ، در اوایل ورود میرزا  
محمد رضا من او را دیدم یعنی هم سن و هم الهای من  
صحبت می نمودند و احوالات او را نقل میکردند ، ملا  
حسین پسر میرزا محمد علی از حال میرزا محمد رضا تعریف  
میکرد و میگفت با او آشنا هستم و از او صحبت میکرد  
، خود میرزا محمد رضا هم از بلاخانه حین بیرون بی  
آمد ، شیخ محمد هم از او بدش می آمد و من وقتیکه گفتم  
میرزا محمد رضا آمده اظهار کراهت کرد ، و کلیتاً حرفهای  
که از او شنیده شده بود از این قبیل بود - که يك  
روز خودش آمد در حین ما نشسته بودیم پهلوی من  
نشست و مخصوصاً از بعضی وضعها بد میگفت ، مثل اینکه  
مذمت می کرد که مردم بی غیرت هستند آنهايي که  
غیرتی دارند تریاک استعمال میکنند ، و از هر قبیل صحبت  
میکرد که سابقاً چه گونه بظلم و زحمت مجبوسش کرده

از پشت در گوش بصحبت آنها میدادم همین قدر شنیدم که آنها می گفتند يك ده در دو فرسخی باید بیدار کرد و آنجا رفت دیگر چیزی نشنیدم .

﴿ تقریر مشهدی غلامحسین فراش آستانه ﴾

روزاول که این میرزا محمد رضاولاد شد در کاروانسرای حاج ملا علی مسکن کرد . چند روز بعد در صحن به بنده گفت که جائی در این صحن من لازم دارم گفتم در این حجرات مقابر ممکن است مسکن کنی ، بنده فراش باشی اطلاع دادم که يك بستی آمده و منزل مهیج خواهد بود او هم گفت چه عیبی دارد در بالاخانه منزلش بدهد عرضش را هم بدهد من بیدم فراش بود شهر خدمت صدر اعظم کارش را صورت میدهم ، کسانی که او را ملاقات کردند از جمله امام جمعه بود وقتی که بدیدن آقا سید هبه الله بروجردی آمده بود ممتد الشریعه در صحن باقا عرض کرد که میرزا محمد رضاست او هم دست آفرا بوسید . آقا هم خیلی اظهار انفضات و محبت کرد قبل از وقت هم بشمده الشریعه در صحن صحبت میکرد که واسطه بشوید آقا اسباب امنیت و کالی مرا فراهم کنید شاید بتوانم بیایم بطهران که بسر کالی خود بروم ، و همچنین ملا محمد صادق کوسج محرر آقا سید علی اکبر بصحن آمده بود میرزا محمد رضا با او صحبت میکرد يك مرتبه هم ملا محمد صادق بیالا خانه منزل او آمد ، و يك روز هم چون میرزا محمد رضا اعلان کرده بود کجی و سالک جاق میکنند و دختر بنده هم سالک داشت او را در خانه خود دعوت کردم ، پسرش هم همراه بود ناچار هم سبزی پلو شب باندن داشتیم دو مرتبه هم بنده وقت جای بجزیره او رفتم جای خوردم ، اشتغالی که داشت این بود که شها نشسته بود متصل سبکای کشید ، کالی هم اول چراغ در صحن نزد اعتماد التوایبه با آقا شیخ جواد و بعضی دیگر می نشستند صحبت میکردند ، بعضی از اوقات هم میدیدم شها چراغ منزلش روشن نیست مثل اینکه در منزل نباشد دیگر نمیدانم آخر شب می آمد یا خیر بعد از آنکه امام جمعه آمد و مردم دیدند که با او خیلی اظهار التفات کرد همه از او خاطر جمع شدند ، آرزوی هم که صدر اعظم ( بهشتابیه ) آمد مکرر ریلو گفتم اگر واقعا عریضه مهیجی بصدراعظم بدهی امروز

بودند اغلب رفقا هم که می آمدند او را میدیدند بهلوی من می نشستند حرفهای او را می شنیدند ، يك روز در بین عبور و مرور با امامزاده ( اندرمان ) میرزا محمد رضا را دیدم او سلام کرد و شیخ محمد جواب گفت دیگر هیچ جواب و شوالی در میانشان نشد و قتیکه میرزا محمد رضا در صحن گردش میکرد و میخواست با کسی صحبت کند غالباً با من صحبت میکرد یا با این حسین پسر میرزا محمد علی ، و حرف او از این قبیل بود که سید مهیج خواست بعضی کارها بکنند نگذاشتند و من بر سر این مقدمه يك مرتبه شکم خودم را باره کردم و همه زحمت کشیدم که خیر بخدم برسانم و صدر اعظم او را بیرون کرد در صورتی که سید مهیج خواست بدری درباره مردم بکنند و مردم منابرت کردند ، من گفتم شها هم مثل سایر مردم هستند چرا پس این حرفها را میزنید مع هذا مذمت میکرد از صدراعظم و بایب السلطنه .

﴿ تقریرات فراشباشی حضرت عبدالمعظم ﴾

س - این مرد که را که در صحن حضرت عبدالمعظم مسکن داد ؟

ج - بواسطه این حادثه از هرکس از فراشهای حضرت تحقیق کردم که کی او را اینجا جا داده است همه از ترس منکر شدند ، من هم بواسطه ناخوشی و کسالت بیشتر اوقات منزل بودم در ب بالاخانه که او منزل داشت روی پشت بلم است و در پشت بلم دردالان ، از آن صحن مدرسه هم اگر آیند و روند کنند من مطلع میشوم ، در میان فراشها هم کسی که برش دارد مشهدی ابوالقاسم است که اختیاری چهار فراش دیگر در دست اوست .

﴿ تقریر ملا حبیب خادم آستانه ﴾

س - فضول العرفا کیست ؟

ج - میرزا حیدر علی پسر میرزا یحیی زردوز است که در گرفتاری میرزا محمد رضا گرفتار شد این لقب را مرحوم آقا سید اسمعیل ( از قندی ) بلو داده بود ، با حاجی میرزا احمد کرمانی و يك سیدی که نشناختم بطرف امامزاده ابوالحسن میرفتند ، در بین راه میرزا محمد رضا را دیدم با آن میرزا حیدر علی کنار کشید و قریب سه ربع ساعت حرف زدند ، حاجی سید جعفر خادم میگوید من در ب خانه نشسته بودم اینها آمدند من رفتم توی دالان

موقع است و تا صفاتی به هم راهی نیست عرضیه ات را بگو  
بدنه گفت خیر حالا موقع نیست .  
﴿ انتهى ﴾